



حوادث سال ہفتم

عمرہ قضا (۱)

مسلمانان پس از امضاء صلح « حدیبیہ » ، میتوانستند بعد از یکسال از تاریخ قرارداد ، وارد مکہ شوند ، و پس از سه روز اقامت در مکہ و انجام اعمال « عمرہ » شہر مکہ را ترک گویند : و جز سلاح مسافر کہ همان شمشیر است ، نباید سلاح دیگر ہمراہ داشتہ باشند .

یکسال تمام از وقت قرارداد گذشت ، وقت آن رسیدہ بود کہ مسلمانان از این پیمانہ بهره برداری نمایند ، و مسلمانان مہاجر کہ ہفت سال بود از خانہ و زندگی خود دست شستہ ، و برای حفظ آئین توحید ، سرزمین غربت را بروطن ترجیح دادہ بودند ، بار دیگر برای زیارت خانہ خدا و دیدن اقوام و خویشاوندان و سرکشی بہ خانہ و زندگی ، ہشتابند ، وقتی پیامبر اسلام اعلام کرد کسانی در سال گذشتہ از زیارت خانہ خدا محروم گردیدند ، آمادہ سفر شوند ، جنب وجوش بیسابقہای در میان آنان بوجود آمد ، و اشک شوق در چشمهای آنها حلقہ زد ، اگر سال گذشتہ پیامبر باہزار و سیصد نفر حرکت کردہ بود ، سال بعد آمار ملازمان خدمت آنحضرت ، بہ دوہزار نفر رسید .

در میان آنان شخصیتہای بزرگی از مہاجر و انصار بہ چشم میخورد ، و در تمام قسٹمہا ، سایہ بسایہ پیامبر قدم برمیداشتند ، و شصت شتر کہ علامت قربانی را بگردن داشتند ، ہمراہ بردند ، پیامبر اسلام از مسجد احرام بست ، و دیگران نیز از وی پیروی نمودند دو ہزار نفر « لبیک » گویان با لباسهای احرام راہ مکہ را پیش گرفتند ، این کاروان آنچنان جلال و جبروت داشت ، و برای مسلمانان و مشرکان جالب توجہ بود ، کہ بسیاری از مشرکان را بہ معنویت و حقیقت اسلام متوجہ ساخت .

اگر من بگویم این سفر یک سفر تبلیغی دستجمعی بود ، و این افراد سپاہ تبلیغ اسلام بودند ، سخنی بگراف نگفتہ ام ، و آثار معنوی این سفر بہ زودی روشن گردید ، و سرسختترین دشمنان اسلام مانند خالد بن ولید ، قہرمان جنگ احد و عمرو عاص

۱- عمرہ اعمال مخصوصی است کہ در تمام ایام سال میتوان آنرا انجام داد ، برخلاف اعمال حج کہ فقط در ماہ ذی الحجہ باید آنرا بجا آورد .

سیاستمدار عرب پس از مشاهده این عظمت ، به اسلام متمایل گردیده و پس از اندک زمانی اسلام آوردند.

پیامبر از خدعه و حسدقریش مطمئن نبود، احتمال میداد که او و یاران وی را در سرزمین مکه غافلگیر کنند ، و خون گروهی از آنها را که جز سلاح مسافر چیزی در بر ندارند بریزند، از آن طرف طبق یکی از مواد پیمان ، نباید مسلحانه وارد مکه شود ، برای رفع هرگونه نگرانی ، یکی از افسران خود «محمد بن مسلمه» را با دوپست نفر مامور نمود با اسلحه لازم مانند زره و نیزه ، و با صد اسب تندرو ، پیش از حرکت کاروان ، حرکت نمایند ، و در دره «مرالظهران» که در نزدیکی خاک «حرم» (۱) است فرود آیند ، و منتظر ورود پیامبر شوند... جاسوسان قریش که حرکت «محمد» (ص) را تحت نظر گرفته بودند ، از حمل اسلحه و فرود آمدن دوپست سوار نظام در دره «مرالظهران» آگاه شدند ، مراتب را به سران قریش گزارش دادند ، «مکر زین حفص» بنماینده‌گی از طرف قریش با پیامبر تماس گرفت ، و اعتراض قریش را به پیامبر تسلیم نمود ، وی در پاسخ نماینده قریش گفت : من و یاران من هرگز برخلاف پیمان عملی انجام نخواهیم داد ، و همگی بدون سلاح وارد حرم میشویم ، و این افسر و دوپست سرباز با تمام ساز و برگی که همراه دارند ، در این نقطه توقف خواهند نمود ، و گام فراتر نخواهند گنژاد ، پیامبر با این جمله به نماینده قریش رسانید که اگر بما شیخون بزیند و از غیر مسلح بودن ما سوء استفاده کنید و بر سرما بریزید ، این نیروهای امدادی و نخیره که در لب حرم تمرکز یافته‌اند فوراً ، به کمک ما شتافته ، و نیرو و سلاح در اختیار ما خواهند گذارد .

قریش از نظر و دور اندیشی پیامبر آگاه شدند ، در های شهر مکه را به روی مسلمانان باز کردند، سران کفرو زیر دستان آنان ، شهر را تخلیه کرده و در تپه‌ها و کوههای مجاور شهر مسکن گزیدند ، و در ضمن با پیامبر و اصحاب او روبرو نشده ، ولی کلیه کارهای آنها را از دورادور تحت نظر گرفتند .

پیامبر وارد مکه میشود : پیامبر در حالیکه بر شتر مخصوص خود سوار بود ، و دوهزار نفر دور او را احاطه کرده ، در حالی که صدای «لیک اللهم لیک» آنها در سرتاسر شهر طنین انداز بود ، وارد مکه شدند ، آهنگ دلنواز این جمعیت فشرده ، آنچنان جالب بود ، که تمام مردم مکه را تحت تاثیر قرار داده ، و در آنها علاقه و انعطاف خاصی نسبت به مردم مسلمان ، ایجاد نمود ، و در عین حال اتحاد و یگانگی مسلمانان ، رعب و ترس مخصوص در دل مشرکان وجود آورد هنگامیکه طنین «لیک»

(۱) شهر مکه و مقداری از چهار سمت آنرا «حرم» میگویند.

مسلمانان قطع می‌گردید، «عبداللہ رواحہ» که زمام شتر پیامبر در دست او بود، با حنجره طلائی و صدای رساو آهنگ دلتواز خود، اشعاری را میخواند که دو شعر آنرا در اینجا میآوریم.

خلوین الکفار عن سبیلہ
یارب انی مؤمن بقبیلہ
خلو فکل الخیر فی رسولہ
اعرف حق الله فی قبولہ

ای فرزندان کفر و شرک، راه را برای رسولخدا باز کنید، بدانید او سرچشمه خیر و منبع نیکی است، بارالها من به گفتار او ایمان دارم، و از فرمان تو در پذیرش از رسالت او آگاهم. (سیره ابن هشام ۲ ص ۳۷۱).

پیامبر روی همان شتری که قرار داشت، خانه خدا را طواف کرد، این بار به این رواحه دستور داد که این دعای خاص را با آهنگ خود تلاوت کند و مردم نیز با او همصدا شوند و آن اینست: لا اله الا اله وحده وحده، صدق وعده، و نصر عبده، و اعز جنده و هزم الاحزاب وحده: یعنی خدائی جز او نیست، یگانه و بی‌همتا است، به وعده خود عمل نمود (وعده داده بود که بزودی خانه خدا را زیارت مینماید) بنده خود را یاری نمود، سپاه توحید را گرامی ساخت، حزبهای کفر و شرک را به تنهائی درهم شکست.

آنروز تمام مراکز زیارت و محل اعمال عمره از مسجد و کعبه و صفا و مروه، در اختیار مسلمانان بود، این اشعارهای گرم و داغ توحید از نقطه‌ای که سالیان درازی بود، مرکز شرک و بت پرستی گردیده بود، آنچنان ضربات شکننده روحی بر سران شرک و پیروان آنها وارد ساخت که پیروزی محمد را بر سرتاسر عربستان محقق و قطعی نمود.

موقع ظهر شد پیامبر و مسلمانان باید فریضه الهی را در مسجد با حالت دستجمعی انجام دهند، باید مؤذن مسلمانان با صدای رسای خود اذان بگویند، «بلال حبشی» که مدتها در این شهر به جرم گرویدن به آئین توحید مورد شکنجه قرار می‌گرفت به فرمان پیامبر، بالای بام کعبه رفت، و در نقطه‌ای که شهادت به یگانگی خدا و گواهی به رسالت «محمد» بزرگترین جرم بود، دستها روی گوشهای خود نهاد، و فصول اذان را که همگی با آن آشنائی داریم، با آهنگ مخصوص خود، اداء نمود آهنگ وی و تصدیقهای را که مسلمانان پس از شنیدن هر فصلی از اذان، به زبان جاری می‌ساختند، بگوش بت پرستان و دشمنان توحید میرسید، و آنچنان آنها را ناراحت و دگرگون می‌ساخت، که صفوان ابن امیه و خالد بن اسید گفتند: سپاس خدا را که پدران ما فوت کردند، و صدای این غلام حبشی را نشنیدند، سهیل بن عمرو وقتی ندای تکبیر بلال را شنید، چهره خود را با دستمالی پوشانید، آنان از آهنگ و صدای بلال چندان ناراحت نبودند، بلکه مضمونهای فصول اذان که نقطه مقابل عقائد موروثی آنها بود، آنرا دچار شکنجه روحی مینمود.

پیامبر میان دره کوه «صفا» و «مروه» مشغول سعی گردید از آنجا که منافقان و بت پرستان انتشار داده بودند که آب و هوای تب خیز مدینه، مسلمانان را از پای درآورده است، پیامبر در قسمتی از سعی خود «هروه» نمود (۱) و مسلمانان نیز از وی در این قسمت پیروی نمودند، پس از فراغ از «سعی» شتران را سر بردند و با کوتاه کردن موی سراز حالت احرام درآمدند، پیامبر دستور داد، که دوپست نفر، به دره «مرا الظهران» بروند و مراقب سلاح و ذخائر نظامی شوند تا مامورین قبلی وارد حرم شوند، و اعمال عمره را انجام دهند.

اعمال عمره به پایان رسید، مهاجران به خانه های خود رفته و از خویشاوندان خود تجدید دیدار نمودند، و گروهی از «انصار» را بعنوان مهمان به خانه های خود بردند و از این طریق در صدد جبران خدمات انصار که در طول هفت سال درباره مهاجران انجام داده بودند، برآمدند.

پیامبر مکه را ترك میگوید:

جلال و عظمت چشم گیر اوضاع اسلام و مسلمانان اثر عجیبی در روحیه مردم مکه گذارد، و آنان با روحیه ملت مسلمان، بیشتر آشنا شدند، سران شرك احساس کردند، که توقف پیامبر و یاران وی روحیه کلیه اهالی مکه را نسبت به آئین بت پرستی و عداوت با آئین توحید، تضعیف نموده، و رشته های محبت و علاقه را میان طرفین بوجود آورده است، از این نظر پس از انقضاء آخرین دقیقه از سه روز، نماینده قریش بنام «حویطب» خدمت پیامبر رسید، و گفت: مدتی که در پیمان برای اقامت شما در مکه پیش بینی شده است، سپری گردید، هرچند زودتر سرزمین ما را ترك کنید، برخی از یاران پیامبر از صراحت گفتار نماینده قریش ناراحت شدند، ولی پیامبر شخصی نبود که در عمل به پیمان، سستی ورزد، ندای کوچ در میان مسلمانان داده شد و همگی بلافاصله سرزمین حرم را ترك گفتند:

میمونه (خواهر «ام الفضل» همسر «عباس») تحت تاثیر احساسات شورانگیز مسلمانان قرار گرفت، به شوهر خواهر خود «عباس» عموی پیامبر، پیغام داد که حاضر است بطور افتخار با پیامبر اسلام ازدواج کند، پیامبر با پیشنهاد وی موافقت نمود، و بدینوسیله پیوند خود را با قریش مستحکمتر ساخت، تمایل يك دختر به مردی که با او فاصله سنی زیاد داشت، خود گواه روشن بر نفوذ معنوی وی میباشد، حتی پیامبر از نماینده قریش خواست که مهلت دهد تا مراسم عروسی در مکه برگزار گردد، و در «ولیمه» شب زفاف کلیه سران مکه شرکت جویند، ولی نماینده قریش این درخواست را رد کرد، و گفت ما را نیازی به غذای شما نیست.

بقیه در صفحه ۵۶

(۱) نوعی راه رفتن که سرعت آن بیشتر از معمول و کمتر از دویدن است.

چرا مسلمان شدم؟

«تئوپولد فایس دانشمند متفکر اطریشی که دارای تالیفات سودمندی راجع «بمسائل اسلامی» است پس از اسلام آوردن «محمد - اسد» نامیده می‌شود در مقدمه یکی از کتابهای خود بنام «الاسلام علی مفترق الطرق» علل اسلام آوردن خود را شرح میدهد، که ترجمه آن از نظر شما می‌گذرد.»

سال ۱۹۲۲م بود که موطن اصلی خود (اطریش) را ترک نمودم و بعنوان خبرنگاری برخی از مجلات و مطبوعات مهم و پرتیراژ اروپائی به ممالک آسیائی و آفریقائی ماموریت یافتم، از آن تاریخ کلیه اوقات خود را در ممالک خاوری اسلامی گذرانده‌ام در ابتدای اقامت خود نسبت بشئون ملتھائی که با آنان تماس می‌گرفتم با نظر ناآشنا می‌نگریستم چون نظام اجتماعی و طرز زندگی آنان، با آن روش زندگی اروپائی که من با آن وضع تربیت یافته بودم تفاوت فاحش و فرق اساسی داشت، ولی از آنروزی که تصمیم گرفتم که باوضاع و طرز زندگی ملل دیگر با نظر صلح و رغبت و از روی انسانیت و شردوستی، از دیدگاه تحقیق و دقت در اصول و مبانی معاشرتی آنان مطالعه‌ای نموده باشم و آن زندگی بی‌آلایش و ساده را با زندگی مضطرب و ماشینی اروپائی مورد مقایسه و موازنه قرار دهم، یک روح انس و الفت در وجود من پیدا گردید، از این تصمیم دقت و تعمق بیشتری در زندگی آنان مبذول داشتم تا اینکه عاقبت امر دریافتم: که زندگی بسیط و بی‌سروصدای آنان از نظر آرامش روحی و طرز زندگی آرام خیلی از زندگی پر جنجال اروپائی باصوالت انسانیت نزدیک‌تر است این دریافت ابتدائی من تفحص و غریزه کنجکاوی مرا برانگیخت تا به علل و ریشه‌های اصیل این اختلاف فاحش و عامل اصلی این زندگی آرام و سالم پرداخته باشم، بسیار سعی و کوشش کردم تا تعالیم عالیه اسلامی را که بوجود آورده‌اند این زندگی آرام است فراگیرم پس از تحصیلات لازم و فرا گرفتن برخی از احکام و مسائل اسلامی در برابر خود یک مکتب اصیل و نوینی را مشاهده کردم

که بدون جار و جنجال ، و بدون سلاح و قوای ظاهری ، زندگی داخلی عده کثیری از افراد بشر را تأمین نموده است و يك اخوت حقیقی و صفا و صمیمیت واقعی را میان آنان فراهم ساخته است ، هنگامیکه در مسائل و اصول اولیه اسلامی دقت بیشتری نمودم این عقیده در من پدیدار گردید که طرز رفتار مسلمانان تا چه حدودی از تعالیم ارزنده اسلامی فاصله و دوری دارد .

اینهمه فاصله و دوری و این همه تفاوت دیروز و امروز باعث تحیر و تعجب من می گردید و میخواستم در فکر خودم همین مشکل را حل کرده باشم و علت اصلی آنرا دریابم ، خود را بجای يك فرد مسلمان قرار دادم و بدینوسیله توانستم به حل صحیح این مشکل اجتماعی مسلمانان موفق گردم و بدیهی است راه حلی غیر از این وجود نداشت که باعث اینهمه عقب ماندگی و انحطاط ، ترك روح تعالیم ارزنده اسلامی است ، مسلمانان به برخی از تعالیم اسلامی عامل هستند ولی قسمتهای مهم آنرا ترك کرده اند و چون جامعه اسلامی روی پایه های تعالیم دینی قرار گرفته است و روشن است با بکر نهستن و ترك برخی از آنها اسلام را بمرحله سقوط و انحلال می کشانند چون ساختمان بی پایه و بی اساس بقا و ثباتی نخواهد داشت مسلمانان با این عمل خود اسلام را به بدنی شبیه ساخته اند که در کالبد آن روحی وجود ندارد .

من در ضمن مطالعات خود هر قدر با تعالیم عالییه اسلامی آشنائی پیدا میکردم و گسترش علمی و عملی آنرا درك می نمودم بیش از پیش علت کناره گیری مسلمانان را از تعالیم اسلامی تفحص و جستجو میکردم و با خود چنین می گفتم : چرا مسلمانان آن اصول ارزنده و حیاتبخش را با زندگی خود تطبیق نمیدهند ؟

این مشکل را با عده کثیری از متفکرین و رجال و دانشمندان اسلامی بمیان گزاردم و راه علاج و جاره آنرا از آنان میخواستم و راه حل آنرا می طلبیدم با اینکه آنوقت من مسلمان نبودم ولی بیش از مسلمانان در حل این مسئله سعی و کوشش می کردم تا روزی در پائیز سال ۱۹۲۵ م که در دامنه کوههای افغانستان بودم با یکی از رؤسای جوان افغانستان ملاقاتی دست داد و همین سخنان و گفتگو ها به میان آمد او به من خطاب کرد : « تو مسلمان هستی لیکن خودت هم نمیدانی » این سخن در روحیه من اثر گذاشت ساکت شده و چیزی نگفتم ولی پس از آنکه در سال ۱۹۲۶ م دوباره باروبا برگشتم پس از تحقیقات زیاد و درك واقعی عظمت تعالیم اسلامی و علاقه شدیدی که بآن تعالیم پیدا کرده بودم مرا وادار ساخت که دین مقدس اسلام را رسمآ بپذیرم و در ردیف برادران دینی خود قرار گیرم .

اسلام چرا ؟

از آنروزیکه به دین مقدس اسلام مشرف شدم مکرر از من می پرسند : چرا مسلمان شده ای ؟ و چه عاملی ترا بسوی اسلام هدایت کرده است ؟ و چراهای دیگر .

در برابر این پرسشها ناچارم با کمال صراحت اعتراف نمایم که من نمیتوانم يك جهت خاص و يك انگیزه مشخصی تعیین نمایم که وسیله عشق و جلب من بسوی اسلام شده است یا يك دستور خاصی از تعالیم اسلامی باعث مسلمانی من شده باشد بلکه آنچه مرا با اسلام جذب نمود اساس و تشکیلات همه جانبه و حیرت انگیز اسلامی است که جاذبیت خاصی دارد. تعالیم اخلاقی با روشهای علمی اسلام يك ترکیب خاص شگفت انگیزی دارد که انسان از شرح کیفیت آن ناتوان است من نتوانستم تفسیر نمایم که کدامیک از جنبه های تعالیم اسلامی با ارزش تر از جنبه های دیگر آنست بلکه مجموعه تعالیم ارزنده اسلامی مانند يك کاخ با عظمتی است که بنیاد آن کامل و تمام اجزاء و لوازم آن مناسب و فراخور همدیگر بوده است و هر يك از اجزاء آن جزء دیگر خود را تکمیل و تأیید مینماید از این همکاری و مواسات يك بناء محکم و باشکوه بوجود میآید که کوچکترین ضعف و رخنه در پایه ها و شالوده آن به چشم نمیخورد شاید همین بنای حیرت انگیز که هر کدام از اجزاء آن درجهای مناسب خود قرار گرفته اند بزرگترین اثر و نیرو را در دل من نهاد که بسوی اسلام کشانده شوم.

درسه و ملاقاتها:

از روزیکه بشرف اسلام مفتخر شده ام سعی و کوشش کرده ام باندازه قدرت و توانائی استعداد خویش از تعالیم اسلامی بهره مند گردم قرآن کریم و احادیث نبوی (ص) و تاریخ اسلام و ملل و نحل را با کمال دقت یاد گرفته ام بیش از پنجسال از عمر خود را در حجاز و نجد و بیشتر اوقات خود را در مدینه منوره صرف کرده ام تا آن منزل وحی و سرچشمه انوار الهی را که پایه دعوت پیامبر اسلام در آن شهر بناگذاری گردید با چشم خود دیده و بیش از پیش روشن گردم و علت اینکه از میان ممالک اسلام، مملکت عربستان و حجاز را انتخاب کردم چون حجاز پایگاه مسلمانان جهان و محل برخورد افکار و عقائد و رجال و دانشمندان اسلامی است که هر سال از اطراف و اکناف جهان رو بآنسوی میآوردند، این درسه و تحصیلات و این همه تماسها که با رجال و دانشمندان اسلامی رخ داده است در روح من چنین اثر گذاشت و معلوم گردانید که اسلام از جنبه های روحانی و اجتماعی يك آئین ثابت و جاودانی است گو اینکه عقب ماندگیهای مسلمانان چهره تابناک آنرا مشوش و تیره ساخته است و اسلام یگانه نیروی بزرگ انقلابی است که که تاکنون جامعه بشری بخود مشاهده کرده است و چه بهتر که مسلمانان بیش از گذشته از تعالیم ارزنده آن بهره مند گردند.

بامید آنروز

جهاد

قانون بزرگ اسلام

در مقاله « مأموریت يك جامعه انقلابی » سخن بدینجا رسید که جامعه انقلابی اسلام در گسترش جهانی‌اش با نیروهای مخالف برخورد میکند، نیروهای گوناگون که همه در يك پایه نیستند و از قوت متساوی برخوردار نباشند درپاره‌ای از این نیروها نهضت فکری اسلامی درهم می‌شکند ولی پاره‌ای از آنها به مقاومت ادامه میدهند و بناچار مسئله « توسل به قوای نظامی » برای حفظ و حمایت انقلاب پیش می‌آید، اینجا مسئله « جهاد » مطرح می‌شود و رشته بحث بناچار به بررسی این قانون بزرگ اسلامی اختصاص می‌یابد، قانونی که مخصوصا در غرب خیلی سروصداها برآه انداخته و شاید هیچ مسئله اسلامی به قدر « قانون جهاد » مورد گفتگو و بحث و ایراد و اشکال و بهانه‌گیری غریبانه نشده است.

غریبها از ایراد و اشکال به « جهاد » دو نتیجه می‌گیرند یکی غیر انسانی و خشن نشان دادن اسلام، دیگری تضعیف روحیه ملل اسلامی و جلوگیری از زنده شدن اصل « جهاد » و مقدمات فکری و روانی و اجتماعی آن در میان آنها.

باید با کمال تأسف اعتراف کنیم غریبها به اخذ هر دو این نتیجه نائل آمده‌اند، هم با وسایل و تشکیلات تبلیغاتی وسیع و جهانی خود اسلام را دین جنگ و خونریزی و خشونت معرفی نموده‌اند، و هم از راه این خرده‌گیری، روح مسلمانان را چنان ناتوان کرده‌اند که راستی نسل جدید اسلامی « جهاد » را نسبت به اسلام يك وصله ناجور حساب میکند از بکار بردن کلمه « جهاد » ناراحت است و بگمانش جهاد اسلامی، یعنی دشمنی یا صلح جهانی و دعوت به جنگ و نابودی بشر، این تصور او را وامیدارد « جهاد » رایك « قانون قاچاق! » به حساب آورد و هر چه بتواند نگذارد در محافل علم و ادب از آن سخنی به میان آید و یا لااقل آنرا طوری توجیه نماید که بکلی قانون را « مسخ » کند!

با توجه به دو هدف بسیار خطرناك که نویسندگان غربی تعقیب نموده و متأسفانه نتیجه گرفته‌اند، بخوبی می‌فهمیم که روشن نمودن تمام جنبه‌ها و نکات قانون جهاد برای نسل جوان، ضرورت قطعی دارد، علاوه ملل مسلمان، امروز در شرایطی

هستند که باید به جنبه های انقلابی اسلام بیش از هر مسئله و موضوع دیگر توجه کنند از آن الهام بگیرند و جنبش جهانی امیدبخشی را که طلیعه های آن در جهان اسلام مشاهده می شود از این صحنه های انقلابی نیرو و حرکت بیشتر بخشند ، فهم صحیح « قانون جهاد » نسل جوان را به سیمای انقلابی اسلام بخوبی آشنا خواهد ساخت به آنها خواهد فهماند که تهمت های ناجوانمردانه نویسندگان غرب در مسئله « جهاد » بدکلی عاری از حقیقت است و این درک دید و فکر تازه ای بدانها خواهد بخشید .

ما با استمداد از خدای بزرگ بحث « جهاد » را شروع می کنیم و امیدواریم بتوانیم مباحث آن را چنان طرح کنیم که برای نسل جوان عزیز که با خلوص و گرمی فوق العاده ای در جستجوی معارف و « ایده » های اسلامی هستند از هر نقطه قابل فهم و آموزنده باشد.

در این مقالات ، احتمالاً این موضوعات را مورد بحث قرار خواهیم داد : آیا موجودی میتواند بدون دفاع از خود و مصالح خود به زندگی ادامه دهد ؟ جامعه چگونه ؟ آیا دفاع مشروع برای يك جامعه تنها حمایت از حداقل مرحله زندگی و حیات است یا حمایت و پاسداری از تکامل حیات اجتماعی نیز ، دفاع مشروع است ؟ - آیا در تاریخ بشر همیشه اختلاف های مکتبی و ایده نولوژیکی از راههای مذاکره و « دیپلماسی » حل شده یا آنچه بیشتر بچشم میخورد ستیزه ها و مبارزات است ؟ - دنیای امروز از نظر « فکری » در چه مواردی توسل به جنگ را مشروع می داند ؟ و اسلام در چه مواردی ؟ - آیا آنهایی که دم از صلح جهانی میزنند و مدعیند هر نوع اختلاف باید از طریق « دیپلماسی » حل شود « دیپلماسی » خود شان خیلی شرافتمندانه و انسانی است ؟! یا در زیر عنوان همین دیپلماسی حوادثی چنان غیر انسانی و فشارها و تحمیلاتی چنان وحشیانه جریان دارد که پیش آن ، جنگ خیلی انسانی تر بنظر میرسد ؟!

آیا بشر متمدن غربی ! که « جهاد » را بر اسلام خورده میگیرند راستی « جنگ » را کنار گذاشته یا با پیشرفت تمدن آنرا بمراتب وحشیانه تر و خونین تر ساخته است ؟ - اگر روزی بشر به مرتبه ای از کمال انسانی برسد که بتواند تمام اختلافات جهانی را راستی از طریق « مذاکره و تفاهم » حل کند این وضع مجوز این اشکال میشود که چرا اسلام در عصر تاریکی که تنها راه دفاع از انقلاب مقدسش توسل به قدرت نظامی بود دست بجنگ زد ؟! تازه جنگ در اسلام چگونه آغاز میشود ، حدود و مقررات آن چیست ؟ با چه طبقه ای جنگ میشود با « توده ها و ملت ها » ؟ یا گردنکشانی که به زندگی این توده ها دست انداخته بر آنها مسلط شده اند و برای حفظ نظام فاسدموجود مانع از دعوت آزاد اسلامی میشوند ، پس از جنگ چه میشود استعمار و استثمار ؟ یا ارشاد و رهبری انسانی ؟ آیا همه راهها در جنگ خلاصه میشود یا صلح و پیمان همیشه مطلوب و محبوب اسلام است ؟ و دهها مسئله دیگر ... که در آینده مورد بحث و بررسی قرار خواهند گرفت.

بر کرسی قضاوت

موضوع قضاوت و داوری در سیستم قضائی اسلام دارای يك جنبه مشخص و صد درصد مذهبی است و همانطور که اشاره کردیم از خصوصیت و جنبه مذهبی خلافت الهی سرچشمه می گیرد که وظیفه و مسئولیت اصلی و اساسی آن عبارت است از اجراء شریعت بر اساس قرآن و سنت.

از تعریفی که فقهاء برای وظائف و منصبهای قضائی کرده اند ، جنبه مذهبی آن بخوبی نمایان می گردد، سرخسی می گوید: قضاوت عبارت است از اجرای اصول مذهبی و نبیید هوی و هوس در آن دخالت داشته باشد . چون یکی از عالیترین و شریفترین کارهایست که سبب خشنودی پروردگار است . (۱)

کسانی مینویسد : اجرای وظائف قضائی یکی از مهمترین وظائف پس از ایمان بخداوند است (۲)

دانشمندان شیعه قضاوت را اینطور تعریف کرده اند :

قضاوت عبارت است از اجراء حکم شرعی بمنظور استیفاء حقوق برای اشخاص برهیز کاری که دارای اهلیت فتوی در جزئیات قوانین شرعی باشند (۳) و یا عبارات است از ولایت شرعی بر احکام و مصالح عمومی از جانب امام (۴) . فقهاء اسلام با اتفاق آراء قضاوت را از جمله واجبات کفائی دانسته که با خالی بودن زمینه تصدی آن لازم و واجب است و در این صورت امتناع و عدم قبول آن گناه محسوب می شود .

شهید ثانی در این باره میگوید : قضاوت از جمله واجبات شرعی است ، چون نظام زندگی نوع بشر بستگی بآن دارد و نظر باینکه قهراً ظلم و ستم در اجتماع انسانی

- ۱- المبسوط تألیف سرخسی جلد ۱۶ صفحه ۶۰ و ۶۷
- ۲- السالبع الصنایع فی تریبة الشریعه تألیف کاسانی جلد ۷ صفحه ۴۰
- ۳- المسالك کتاب القضاء
- ۴- الدروس کتاب القضاء

پیش خواهد آمد، جامعه ناگزیر از حاکمی است که داد مظلوم را از ستمگر بگیرد و نیز بدانجهت که امر بمعروف و نهی از منکر بر این وظیفه مترتب است (۱)
صاحب جواهر مینویسد: لزوم قضاوت بمنظور پایداری و نگهداری جامعه انسانی، است (۲)

از آنچه که گذشت باین نتیجه رسیدیم که قاضی از نظر اسلام يك امین صلح و دارس مذهبی است که جوانب عمومی شریعت در کلیه وظائف او باید نفوذ داشته باشد.

مادر کتابهای فقهی در آنجا که شرایط قضا را می‌شمرند ملاحظه می‌کنیم که قاضی علاوه بر بلوغ و عدالت و... باید دارای شرایط اسلام و علم باشد، باین معنا که مسئولیت قضائی را به غیر مسلمان نمی‌توان تفویض کرد (۳) و قاضی باید قرآن و سنت پیغمبر را بطور تفصیل بداند و در احکام شرعی مجتهد باشد (۴)
مذهبی بودن جنبه مسئولیت قاضی از این شرایط و از اینکه وی از نقطه نظر دینداری و اعتقاد بخداوند و پیروی نکردن از هوی و هوس باید مشخص و کم‌نظیر باشد، کاملاً نمایان می‌گردد.

قضاوت در روایات اسلامی

بررسی روایات و احادیث معتبری که از ناحیه پیشوایان اسلام بما رسیده است ثابت می‌کند که شئون قضائی در اسلام درجه درجه بلند و مهمی قرار گرفته و تاجه اندازه اسلام به این موضوع اهتمام ورزیده است.
علی‌علیه‌السلام می‌فرمود: بهترین مردم داوران بحق و آنهایی هستند که قضاوت عادلانه کنند (۱) و خطاب به شریح‌چنین فرمود تو بمقامی تکیه زده‌ای که اشغال نمی‌کند آنرا مگر پیغمبر و یا جانشین او و یا کسی که شقی باشد.

۱- المسالك كتاب القضاء

۲- جواهر الکلام كتاب القضاء

۳- فقهاء بر این مطلب آیه شریفه «ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا» را دلیل آورده‌اند.

۴- شهید ثانی در کتاب مسالك برای اعتبار این شرط در قاضی نقل اجماع کرده است و صاحب جواهر می‌گوید: عده‌ای از فقهاء مجتهد بودن قاضی را در بعضی از احکام کافی ندانسته بلکه معتقدند که در جمیع احکام باید مجتهد باشد.

۱- بحار الانوار ج ۲۴ - صفحه ۷

امام صادق (ع) فرمود: از قضاوت پرهیزید، زیرا این منصب اختصاص به پیشوای عادل، دانای بامر قضا دارد و این شخص یا پیغمبر و یا جانشین او می‌باشد (۱) و باز فرمود: کسی که در باره دو درهم بغیر از آنچه که خدا فرموده قضاوت کند از رحمت حق بدور است (۲)

پیغمبر بزرگوار اسلام می‌فرمود: زبان قاضی در میان دو شعله آتش قرار گرفته تا اینکه میان مردم داوری نماید (چنانچه عادلانه حکم کند) بسوی بهشت (و اگر ستم نماید) بسوی جهنم شتافته است (۳)

و نیز فرمود: هر کس خواست قضاوت کند باید در بین مردم از هر جهت رعایت عدالت نماید، حتی از جهت نگاه کردن، اشاره نمودن، تعیین مکان هم بین آنها فرق نگذارد و صدای خود را برای یکی بلند ننماید مگر اینکه بادیگری هم همین گونه رفتار کند (۴)

در شماره‌های آینده درباره شخصیت قاضی و صفات آن و همچنین پیرامون تعیین قاضی و استقلال قضائی بحث خواهیم کرد.

۱- تهذیب الاحکام ج ۶ صفحه ۲۱۷

۲- « » « »

۳- بحار الانوار ج ۲۴ صفحه ۶

۴- وسائل الشیعه ج ۳ صفحه ۳۹۶

بقیه از صفحه ۴۸

پیامبر دستور داد که مسلمانان نیمه روز، از مکه بیرون آیند، و برای بعد از ظهر کسی در آنجا نماند، فقط «ابورافع» غلام خود را مأمور نمود، که در آنجا توقف کند، و هنگام غروب همسر پیامبر را همراه بیاورد (۱).

دشمنان پیامبر پس از خروج مسلمانان، «میمونه» را سرزنش کرده ولی سخنان آنان در روحیه وی که از روی علاقه معنوی به پیامبر گرویده و پیشنهاد ازدواج داده بود، اثر بگذارد و بدینوسیله وعده‌ای که پیامبر از یکسال پیش از راه رویای صادقه خود، از زیارت کعبه و باز گردیدن درهای مکه بروی مسلمانان داده بود تحقق پذیرفت و آیه ۵۲۷ سوره فتح برای یافتن تحقق این وعده نازل گردید.

پایان حوادث سال هشتم هجرت

(۱) سیر ابن هشام ۲ ص ۳۷۲